

جاگاه شرکت‌های فراملی در اقتصاد ایران و چشم‌اندازهای آتی

شهرام به‌موناچانی

مقدمه

پیدایش و گسترش «شرکت‌های چند ملیتی» (multi-national corporations) به عنوان یکی از «انقلابی‌ترین» و «مناقشه‌انگیزترین» پدیده‌های توسعه اقتصادی جهانی در قرن حاضر تلقی گردیده است. از جنگ جهانی دوم به بعد نیز دنیا شاهد رشد بیش از پیش این شرکتها بوده است. شرکت‌های فراملی در طول حیات خود با نام‌های گوناگون نامیده شده‌اند: «مؤسسه بازرگانی بین المللی»، «بنگاه بین المللی»، «گروه شرکت‌های بین المللی»، «بنگاه چند ملیتی»، «واحد بازرگانی بین المللی»، «شرکت چند ملیتی»، «گروه همبسته بین المللی»، «واحد بازرگانی»، و حتی «هیولای شرکتی ایالات متحده». امروزه عملکرد این شرکتها در سطح جهان به گونه‌ای است که بندرت می‌توان کشور، ناحیه و منطقه‌ای را یافت که چه شکلی در معرض نفوذ آنها قرار نداشته باشد. این شرکتها، کارخانیات و واحدهای تولیدی خود را در هر کجا که بخواهند تأسیس می‌کنند و محصولات خود را به هر صورت که مایل باشند به فروش می‌رسانند. از هر ملیتی مدیر و کارمند استخدام می‌کنند و مبالغ هنگفت را به شکل ارزهای مختلف به جریان می‌اندازند.

ماهیت شرکت‌های فراملی و تأثیرات مثبت و منفی

حکیده: شکل‌گیری و پیدایش شرکت‌های فراملی در سده بیستم یکی از مناقشه‌برانگیزترین پدیده‌های اقتصاد جهانی بوده است. طی این مدت شرکت‌هایی به گونه‌ای عمل کردند که بندرت می‌توان کشوری را یافت که به شکلی در معرض نفوذ آنها قرار نگرفته باشد. علی‌رغم اختلاف نظر‌ها و طرح دیدگاه‌های متفاوت در خصوص تأثیرات منفی و مثبت این شرکت‌ها در صحنه اقتصاد جهانی و بویژه در ارتباط با کشورهای توسعه‌نیافته، نمی‌توان از نفوذ فرایند آنها در اقتصاد جهانی و حتی در حاکمیت و اقتدار دولت‌هایی تفاوت گذشت به گونه‌ای که عملکرد این شرکتها با ابعاد و شیون مختلف زندگی کشورهای در حال توسعه آنچنان در هم آمیخته است که شناخت و تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی و اجتماعی این کشورها بدون توجه به نقش شرکت‌های فراملی امری محال به نظر می‌رسد. علی‌رغم علاقه مندی شرکت‌های فراملی به سرمایه‌گذاری در کشورهای توسعه یافته صنعتی، کشورهای در حال توسعه هم‌این بار با حسن ظن کافی با اتخاذ سیاست‌هایی در ضد جلب توجه این شرکتها جهت سرمایه‌گذاری در کشورشان هستند که البته تصمیم‌گیری این شرکت‌ها برای تعیین محل فعالیت خود مبتنی بر برداشتی است که آنها از منافع حاصل از هر محل با احتساب مخاطره‌های احتمالی دارند.

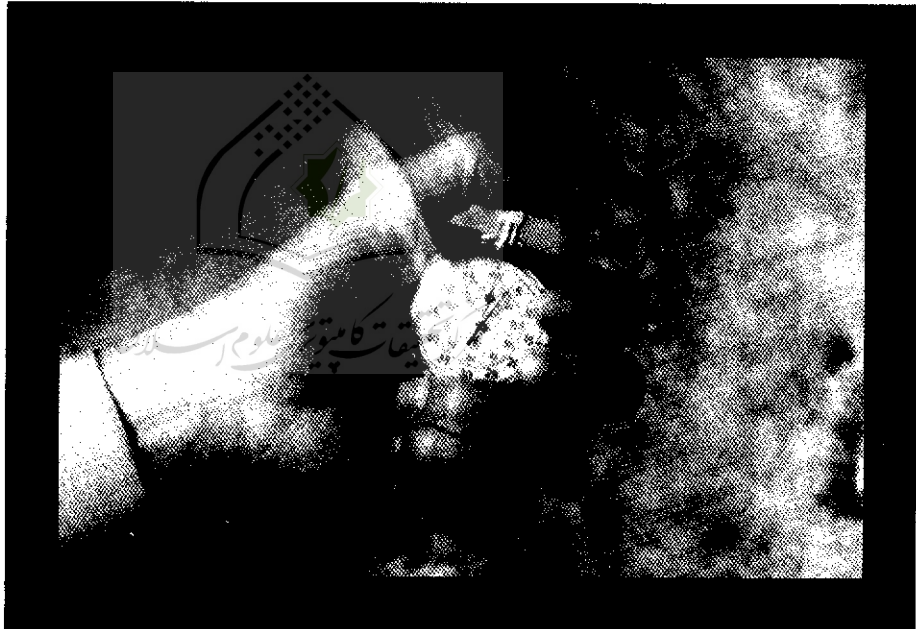
عملکرد و فعالیتهای آنها در صحنه اقتصاد جهانی بویژه در ارتباط با کشورهای توسعه نیافته از همان بدو پیدایش مورد بحث و اختلاف نظر بسیار بوده است. با وجود انتقادات نظری بیشماری که از این شرکتها انجام گرفته، در عمل شرکتهای فراملی به رشد و گسترش خود ادامه داده‌اند، به گونه‌ای که امروز به عنوان یکی از عناصر و شاخصه‌های اصلی اقتصاد جهانی به شمار می‌آیند و حتی برخی رشد این شرکتها را با روند «جهانی شدن» (globalization) اقتصاد مترادف و یکسان می‌پندارند.^۲

این مقاله بر آن است که - هر چند به اختصار - تکوین و تکامل و جایگاه شرکتهای فراملی در اقتصاد جهانی را مورد بررسی قرار داده و ضمن اشاره‌ای گذرا به عمده‌ترین دیدگاه‌های متعارض درباره نقش این شرکتها، چشم

چند ملیتی شد تا مشخص گردد که منظور موسساتی است که از مرزهای کشور مبدأ فراتر می‌روند.^۳ با توجه به موارد فوق و از آنجا که امروزه در ادبیات رایج بیشتر از تعبیر فراملی استفاده می‌شود، در این مقاله نیز به منظور سهولت کار و یکدست بودن متن، تا حد امکان از مفهوم شرکتهای فراملی استفاده خواهد شد.

ظهور و گسترش شرکتهای فراملی

مفهوم شرکت چند ملیتی محصول دوره پس از جنگ جهانی دوم است، و به نظر می‌رسد که تا پیش از سال ۱۹۶۰ این اصطلاح در جایی مورد استفاده قرار نگرفته و یا لاقط در متون تخصصی ثبت نشده باشد. کاربرد متداول تعبیر شرکت چند ملیتی از هنگام انتشار ضمیمه



اندازه‌های آینده آنها را ترسیم نماید. اما پیش از ورود به این مباحث، ذکر نکته‌ای ضروری به نظر می‌رسد. برخی از نظریه پردازان میان مفهوم «شرکت‌های فراملیتی» (trans-national corporations = TNCs) و «شرکت‌های چند ملیتی» (multi-national corporations = MNCs) تمایز قائل شده‌اند. به گفته اینان، شرکت فراملی عمدتاً در یک کشور فعالیت می‌کند، ولی در کشورهای دیگر نیز شعب و کارخانجاتی دارد؛ در حالی که شرکت چند ملیتی در اطراف و کناف جهان فعالیت می‌کند، بدون آنکه در ارتباط با کشوری خاص مورد شناسایی قرار گیرد.^۴

در جریان پنجاه و هفتمین شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴، اصطلاح فراملی جایگزین

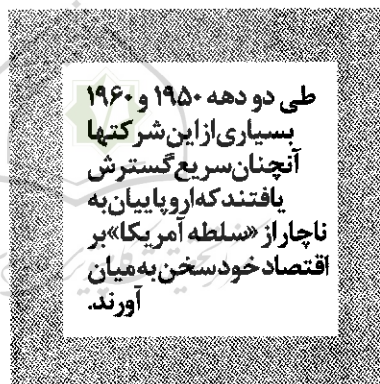
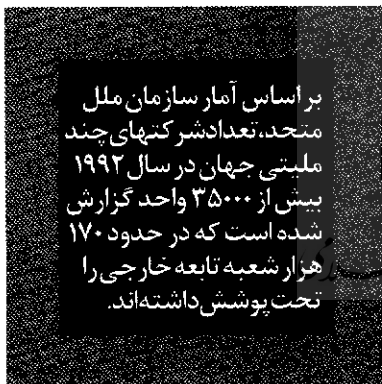
اختصاصی مجله «بیزنس ویک» (Business Week) تحت عنوان شرکت‌های چند ملیتی آغاز گردید.^۵ آنچنانکه «فیلد هاوس» (Fieldhouse) در نقد مفهوم واژه شرکت چند ملیتی می‌گوید، این واژه برای نخستین بار توسط «دیوید لیلینتال» (David Lilienthal) رییس «سازمان دره تنسی» بزرگترین موسسه خدمات عمومی ایالات متحده، در سال ۱۹۶۰ به کار برده شد، یعنی پس از سالیان بسیار که از فعالیت این قبیل شرکتها می‌گذشت.^۶ در واقع سابقه فعالیت شرکت‌های فراملی با وجود تازگی ظاهری آنها به سال ۱۸۶۷ باز می‌گردد؛ یعنی یک قرن پیش از آنکه کاربرد نام آنها به طور گسترده‌ای متداول شود. در سالهای دهه ۱۸۶۰ شرکت‌هایی بوجود آمدند که در

فراسوی مرزهای ملی خود آغاز به تولید کردند. شرکتیایی نظیر «سینگر»، «اینتر نشنال هاروستر» (International Harvester) «وستینگهاوس الکتریک»، «ژیلت» و... در آن دوران صاحب کارخانجات تولیدی در دیگر کشورها بودند؛ ضمن آنکه شرکتهای نفتی بویژه «استاندارد اویل» و «رویال داچ شل» نیز از پیشگامان شرکتهای فراملی به شمار می‌رفتند.^۹ با این وجود، به جز این قبیل موارد استثنایی تولید بین المللی شرکتهای چند ملیتی در مراحل بعدی توسعه سرمایه داری و در اواسط قرن بیستم با ابعادی گسترده تر آغاز شد.

به عقید بسیاری از صاحب نظران، پیدایش شرکتهای فراملی نتیجه منطقی روند توسعه سرمایه داری می‌باشد. روندی که سرمایه داران را در چارچوب رقابت آزاد بسوی استفاده از منابع ارزان، مواد اولیه و نیروی کار و نیز بازار مصرف کشورهای توسعه نیافته کشاند؛ و همچنین از طریق

«گرایش نزولی نرخ سود» نیز از جمله عواملی معرفی شده است که سرمایه داران را ناگزیر از جستجو برای یافتن فرصتهای مناسب‌تر سرمایه‌گذاری نمود. گرایش نزولی نرخ سود که بر اثر بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه (به خاطر افزایش میزان سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر) ایجاد می‌شود، سرمایه داران را ناچار می‌ساخت تا در جهت پایین آوردن ترکیب ارگانیک سرمایه به مناطقی روی آورند که ترکیب ارگانیک سرمایه به نسبت، پایین تر باشد.

بالاخره گروهی دیگر، دلیل صدور سرمایه و تشکیل شرکتهای فراملی را در ساخت انحصاری صنعت جستجو نموده و اظهار می‌دارند که سرمایه خود بخود به هر کجا که فرصتهای پرسودتری وجود داشته باشد جلب می‌شود. به هر حال، از نظر همه این دیدگاه‌ها پیدایش شرکتهای فراملی به پیش فرض و منطقی درونی نظام سرمایه داری جهانی باز می‌گردد.^{۱۰}



به این ترتیب، اگر چه از دوره «سوداگری» (mercantile) برخی شرکتها نظیر کمپانی هند شرقی به تجارت با مناطق دوردست آمریکا، آفریقا و آسیا اشتغال داشتند، ولی این قبیل شرکتها و شرکتهای بازرگانی، معدنی، و کشاورزی را نمی‌توان به عنوان پیشگامان شرکتهای فراملی دانست. اینگونه بنگاه‌های اقتصادی، پایه‌های انقلاب صنعتی را تحکیم نمودند، ولی پیشگامان شرکتهای فراملی امروزی را باید در میان کارگاه‌های کوچکی یافت که بوسیله طبقه سرمایه‌دار اداره می‌شدند.^{۱۱} تبدیل این کارگاه‌های کوچک به «بنگاه خانوادگی» (family firm) گام بعدی در تکامل سازمان اقتصادی جوامع سرمایه داری بود. به موازات انباشت سرمایه کل، تجمع و تراکم سرمایه‌های انفرادی تشکیل دهنده آن نیز پیوسته افزایش می‌یافت و تقسیم عمودی کار نیز افزوده می‌شد. به این ترتیب «اقتصاد شرکتی» (corporate economy) تکامل پیدا کرد. تا اوایل قرن بیستم، رشد سریع اقتصاد شرکتی و

تمرکز و تراکم سرمایه، به سرمایه داری انحصاری که ویژگی اساسی آن «صدور سرمایه» بود منجر گردید. بنابراین، توسعه شرکتهای فراملی در واقع چیزی نبود جز نتیجه کامل شدن روند انباشت سرمایه و تمرکز فرایند این سرمایه بدلیل رشد مداومی که خصیصه ذاتی سرمایه داری به شمار می‌رفت.

این روند رشد و گسترش ابتدا به تراکم و تمرکز سرمایه در سطح ملی انجامید. تراکم موجب شد که تعدد سرمایه‌های مختلفی که با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند، به طور اساسی کاهش یابد تا جایی که تمامی شاخه‌های صنعت زیر سلطه معیودگی از شرکتها و انحصارات قرار گرفت و در نتیجه گرایش به رقابت و نیز گسترش بازار داخلی محدود گردید و این امر به ایجاد مازاد سرمایه و صدور فزاینده آن دامن زد.

علاوه بر مشکل مازاد سرمایه که از دیدگاه برخی متفکران از دلایل اصلی ضرورت خروج سرمایه از کشور مادر _ و در نتیجه شکل‌گیری فعالیتهای فراملی _ محسوب می‌شود،

نهضت ادغام شرکتها سبب شد که شرکتهای کوچک متعدد در شرکتهای ملی عظیمی که در مناطق مختلف به فعالیت‌های متنوعی مشغول بودند، ادغام شوند. این شیوه جدید تولید، بازاریابی قاره‌ای و «ادغام عمومی» (vertical integration) به ساخت مدیریت تازه‌ای نیاز داشت. در نتیجه، بنگاه خانوادگی که تحت نظارت دقیق افرادی معهود بود، جای خود را به هرم مدیریت شرکت داد. سرمایه، قدرت و میدان عمل جدیدی کسب کرد و حوزه هماهنگ سازی آگاهانه وسعت گرفت و حوزه تقسیم کار مبتنی بر بازار محدود شد. به زودی این حرکت به سوی افزایش تقسیم عمودی کار در عملیات مدیریت الگویی شد. برای شرکتهای ملی تازه پایی که با همین مساله هماهنگ سازی کارگاه‌های بسیار پراکنده مواجه بودند. بازرگانی، نظام مدیریت ارگانیک را برپا کرد و شرکت نوین تولد یافت. در نتیجه امکانات تازه‌ای برای عقلانی کردن تولید

**شرکتهای چندملیتی امروزه
حاکمیت دولتها را به مبارزه
طلبیده و اقتدار آنها را مورد
تهدید قرار می‌دهند.**

واستفاده منظم از پیشرفتهای علوم طبیعی و اجتماعی در فعالیت‌های اقتصادی فراهم آمد.^{۱۲}

اما همانگونه که پیش تر اشاره شد تاریخ تکامل شرکتهای فراملی با تاریخ سرمایه گذاری مستقیم خارجی پیوند خورده است. اگر چه سرمایه گذاری های مستقیم خارجی از آغاز قرن بیستم روندی شتابان یافت، ولی جهش اصلی آن به دهه ۱۹۵۰ و به شکل جریان منابع سرمایه‌ای ایالات متحده آمریکا به اروپا بعد از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد. شرکتهای آمریکایی در بین دو جنگ در شعبات اروپایی خود سرمایه گذاری‌های هنگفتی کرده بودند، و در دوره پس از جنگ جهانی دوم نیز سرمایه‌های بیشتر آنها موجب باز سازی اروپا و گسترش صنایع در کشورهای اروپایی گردید. البته در آن زمان در پشت همه فعالیت‌های اقتصادی برای دولت آمریکا انگیزه‌های سیاسی وجود داشت و آن متوقف ساختن گسترش جهانی کمونیسم در اروپا و سایر نقاط جهان از طریق توسعه اقتصادی مناطق مورد «تهدید»

بود. به هر حال، شرکتهای آمریکایی از سرمایه گذاری در صنایع اروپایی سودهای سرشار بردند. در نتیجه، طی دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیاری از این شرکتهای آنچنان سریع گسترش یافتند که اروپاییان وادار شدند از «سلطه آمریکا» بر اقتصاد خود سخن به میان آورند. مثلاً «ژان ژاک سروان شرایبر» (J.J. Servan-Schreiber) در کتاب «چالش آمریکایی» (American Challenge) نگرانی خود را در مورد از میان رفتن استقلال اقتصادی اروپا ابراز می‌دارد و توصیه می‌کند که صنایع اروپایی باید راه و روش آمریکایی‌ها را فرا گرفته و با همین روش آنها را شکست دهند.^{۱۳}

از سوی دیگر طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، اوج‌گیری احساسات ناسیونالیستی در جهان سوم اعتراضاتی را از این جناح متوجه شرکتهای فراملی ساخت. در کشورهای جهان سوم، نخبگان، دانشجویان، کارگران صنعتی، دهقانان و بازرگان بیکار شده و به انتقاد و اعتراض بر علیه این شرکتهای پرداختند. در این شرایط گروه‌های حاکم که با تقاضای فزاینده اجتماعی برای اشتغال، مسکن و رفاه اجتماعی روبرو بودند در یافتند که می‌توانند از این شرکتهای امتیازاتی بگیرند. بنابراین، آنها را تحت فشار قرار دادند تا عملکرد خود را در کشورهای میزبان بهبود بخشند، که در نتیجه محدودیتهایی بر فعالیت شرکتهای فراملی اعمال گردید.^{۱۴}

اما با وجود فشارهای همه جانبه‌ای که بر شرکتهای فراملی وارد شده، این شرکتهای به رشد و گسترش خود ادامه دادند. در ۱۹۷۰ تعداد ۷۳۰۰ شرکت فراملی وجود داشت که دارای ۲۷۳۰۰ شرکت تابعه در خارج بودند، در حالیکه در ۱۹۸۹ تعدا این شرکتهای به ۳۵۰۰۰ واحد و تعداد شرکتهای تابعه آنها به ۱۵۰۰۰۰ واحد افزایش یافت. طی دهه ۱۹۸۰ سرمایه گذاری شرکتهای فراملی با نرخ سالانه‌ای معادل ۱۴ درصد رشد کرد که این رشد در سالهای اولیه دهه ۱۹۹۰ به حدود ۷ درصد کاهش یافت. با این وجود، همانگونه که آمار نشان می‌دهد طی دو دهه گذشته، سالانه تعداد شرکتهای فراملی به طور متوسط ۸/۶ درصد و تعداد شرکتهای تابعه آنها به طور متوسط ۹/۴ درصد افزایش داشته است.^{۱۵}

از دهه ۱۹۷۰ به بعد تقریباً تمامی آژانس‌های اصلی بین المللی در زمینه اقتصاد و تجارت، توصیه‌هایی درباره چگونگی نظام بخشیدن به فعالیت شرکتهای فراملی ارائه نموده و بر این نکته تاکید ورزیده‌اند که کشورهای فقیر حتی بیش از کشورهای ثروتمندی که بخش عمده سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در آنها صورت می‌گیرد، نیازمند حمایت هستند. از نظر این آژانس‌ها، اگر چه سرمایه‌گذاری‌های شرکتهای فراملی ممکن است

در مقایسه با کل تولید ناخالص ملی بسیاری از کشورها ناچیز به نظر برسد، ولی عملاً اهمیت فوق‌العاده‌ای برای شاخه‌های خاصی از اقتصادهای فقیر و بعضی از کشورهای غنی‌تر اما کوچک دارند.^{۱۶}

نقش شرکتهای فراملی در اقتصاد جهانی

بر اساس آمار سازمان ملل متحد، تعداد شرکتهای چند ملیتی جهان در سال ۱۹۹۲ بیش از ۳۵۰۰۰ واحد گزارش شده است که در حدود ۱۷۰ هزار شعبه تابعه خارجی را تحت پوشش داشته‌اند.^{۱۷} بسیاری از این شرکتهای از نظر مالی بزرگتر از اقتصاد بعضی از کشورهای جهان هستند. بنابر آمار نشریه «فورچون» (Fortune) در سال ۱۹۸۶ میزان فروش چهار شرکت آمریکایی و یک شرکت مستقر در اروپا هر یک بیش از ۵۰ میلیارد دلار بود. فروش

چنین به نظر می‌رسد که این شرکتهای تکیه بر توانمندی‌های مالی، تکنولوژی یک‌پارچه و مدیریتی، به زودی اقتصاد جهانی را تحت سیطره خود در خواهند آورد.

«جنرال موتورز» نیز در سطح جهان بیش از ۱۰۲ میلیارد دلار بالغ می‌گردد که بیش از تولید ناخالص داخلی هر یک از کشورهای اتریش، دانمارک، نیجریه، نروژ و ونزوئلا بود.^{۱۸} در سال ۱۹۸۵، مجموع فروش ۵۰۰ شرکت صنعتی آمریکایی ۱۸۰۰ میلیارد دلار بود که این رقم از تولید ناخالص ملی اتحاد شوروی و یا ژاپن در آن زمان بیشتر بود و در حدود ۴۵ درصد کل تولید ناخالص آمریکا را بالغ می‌شد. در همان سال، تعداد ۱۹۵ شرکت صنعتی با فروشی بیش از ۵ میلیارد دلار وجود داشت، در حالیکه طبق آمار بانک جهانی ۴۱ کشور از ۱۰۷ کشور رتبه بندی شده از تولید ناخالص داخلی کمتر از ۵ میلیارد دلار - یعنی کمتر از فروش آن شرکتهای - برخوردار بودند.^{۱۹}

در حال حاضر، ۳۰ درصد دارایی‌های مولد خصوصی جهان در دست شرکتهای چند ملیتی است و الگوی مالکیت این داراییها نیز بسیار متمرکز می‌باشد، به گونه‌ای که نیمی از آن به یک درصد از شرکتهای تعلق دارد. در این میان از ۲۰ شرکت بزرگ رده اول، هفت شرکت آمریکایی،

سه شرکت ژاپنی، دو شرکت آلمانی، دو شرکت انگلیسی و هلندی (مختلط) و دو شرکت سوئیدی هستند.^{۲۰} به این دلیل است که ملاحظه می‌کنیم در طول دهه‌های اخیر گاه ارزش کالاها و خدمات برخی از شرکتهای مثلاً شرکت نفتی «اکسون» (Exxon) از ارزش کالاها و خدمات تولید شده توسط کشوری چون سوئد بیشتر بوده است، یا شرکتی همچون «جنرال موتورز» از نظر اقتصادی وزنه‌ای در حد کشور هلند به شمار آمده است. همچنین در مقطعی، گروه ژاپنی «نیپون استیل» و گروه صنعتی آمریکایی «یواس. استیل» هر یک به تنهایی بیشتر از کشور فرانسه فولاد تولید می‌کردند.^{۲۱}

شرکتهای فراملی با وجود ابعاد غول پیکر خود سریعاً در حال رشد هستند، به گونه‌ای که روز به روز امپراتوری‌های عظیم صنعتی و تجاری خود را گسترش می‌دهند و به شکل فزاینده‌ای در بخش‌های وسیعتری از حیات اقتصادی کشورها رخنه می‌کنند. با توجه به همین روند «استفن هایمر» (Stephen Hymer) پیش بینی کرد که در آینده نه چندان دور رژیمی متشکل از ۳۰۰ الی ۴۰۰ شرکت چند ملیتی بر بیش از ۷۰ درصد کل بازده صنعتی جهان حکومت خواهند کرد.^{۲۲} پیش بینی «هایمر» چندان دور واقع نبود، زیرا در حال حاضر پنج کشور توسعه یافته سرمایه‌داری یعنی ایالات متحده، آلمان، ژاپن، فرانسه و انگلستان، ۱۷۲ شرکت از ۲۰۰ شرکت بسیار بزرگ فراملی را در اختیار دارند. شرکتهایی که ۲۵ درصد تولید جهانی را در دست داشته و طبق ارزیابی‌های انجام شده میزان فروش آنها از ۳۰۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۲ به ۵۹۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است.^{۲۳} این شرکتهای در تحلیل نهایی، به دنبال کسب منفعت رشد و گسترش عملیات خود هستند و در این راه به منافع ملی چندان توجهی ندارند و بیش از هر چیز سود بین‌المللی شرکت مورد توجه آنها می‌باشد. بر این مبنا، مدیران مالی برخی از شرکتهای چند ملیتی دارای آنچنان قدرت مالی گسترده‌ای هستند که می‌توانند مورد حسادت بسیاری از وزرای دارایی و روسای بانکهای مرکزی کشورها قرار بگیرند.^{۲۴}

با تکیه بر چنین قدرتی است که شرکتهای چند ملیتی امروزه حاکمیت دولتها را به مبارزه طلبیده و اقتدار آنها را مورد تهدید قرار می‌دهند. البته همه دولتها به طور یکسان تحت تاثیر این شرکتهای واقع نمی‌شوند. دولتهای مرکز یا موطن شرکتهای به گونه‌ای متفاوت از دولتهای میزبان تحت تاثیر قرار می‌گیرند، و شرایط دولتهای توسعه یافته میزبان نیز با وضعیت دولتهای توسعه نیافته میزبان متفاوت است. این شرکتهای عمدتاً علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری و گسترش

فعالیت‌های خود در کشورهای پیشرفته صنعتی هستند و در حال حاضر نیز بخش اعظم سرمایه‌گذاری آنها در این قبیل کشورهاست، اما در عین حال کشورهای در حال توسعه مستعد نیز برای سرمایه‌گذاری آنها از جاذبه بسیار برخوردار می‌باشند.

به هر حال، سرمایه‌گذاری روز افزون شرکت‌های فراملی در مناطق مختلف جهان، تأثیرات شگرفی بر زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورها گذاشته است. عملکرد این شرکتها با ابعاد و شئون مختلف زندگی کشورهای در حال توسعه آنچنان در هم آمیخته که شناخت و تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی و اجتماعی این کشورها بدون توجه به نقش شرکت‌های فراملی امری محال به نظر می‌رسد. بنابراین، شناخت این شرکتها، اقدامات و سیاست‌های آنها و نیز نحوه تأثیر گذاری و عملکرد آنها در جوامع توسعه نیافته

**مفهوم شرکت چند ملیتی
محصول دوره پس از جنگ
جهانی دوم است. و به نظر
می‌رسد که تا پیش از سال
۱۹۶۰ این اصطلاح در جایی
مورد استفاده قرار نگرفته و
یا لاقلاً در متون تخصصی
ثبت نشده باشد.**

حائز اهمیت بسیار می‌باشد. به طور کلی عملکرد شرکت‌های فراملی در بعد اقتصادی از چند جنبه مهم است:

۱- تسهیل زمینه معرفی صنایع جدیدی که قبلاً وجود نداشتند. بسیاری از «مناطق پردازش صادرات» (EPZs) نسبتاً موفق در زمره مناطقی به شمار می‌روند که قبلاً به کلی با صنعت بیگانه بوده‌اند. مناطقی نظیر منطقه آزاد اقتصادی «شنزن» (Shenzhen) در چین، برخی از شهرهای صنعتی در طول مرز مشترک مکزیک و ایالات متحد و منطقه پردازش صادرات «باتان» در فیلیپین.

۲- ورود انواع جدید تولید به کشورهای در حال توسعه‌ای که به سرعت در مسیر صنعتی شدن پیش می‌روند، نظیر ارتقاء سطح تکنولوژی تولید و خدمات در بسیاری از کشورهای تازه صنعتی شده.

۳- دخالت مستقیم و غیر مستقیم شرکت‌های فراملی در ساختار صنایع جهان سوم از خلال تملک شرکت‌های بومی، قیمت‌گذاری‌های غیر عادلانه و اقدامات بازدارنده به منظور نابودی رقابت محلی، و اقداماتی با هدف جذب

کارکنان کلیدی شرکت‌های بومی به شرکت‌های فراملی. ۴- ممکن است نوع اشتغال در شرکت‌های فراملی، در شعبات صناعی که تحت تملک کامل شرکت‌های فراملی است، در پروژه‌های مشترک، صنایع دارای پروانه بهره برداری و سایر اشکال سرمایه‌گذاری خارجی، متفاوت باشد.^{۲۵}

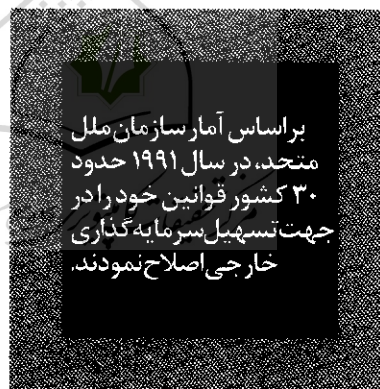
یکی از تغییرات مهمی که در سالیان اخیر در جو حاکم بر روند روابط شمال- جنوب پدید آمده، دگرگونی در نگرش بسیاری از کشورهای جهان سوم نسبت به شرکت‌های چند ملیتی است. اینکه آیا شرکت‌های فراملی در مجموع برای کشورهای میزبان جنوب سودمند بوده‌اند و یا اینکه صرفاً به بهره‌کشی از آنها پرداخته‌اند، خصلت مجادله آمیز خود را تا حدود زیادی از دست داده و در مقابل از پیچیدگی اقتصادی و نظری برخوردار شده است. این مساله زمانی جدی‌تر می‌شود که توجه کنیم بیش از دو سوم شرکت‌های خارجی وابسته به آن دسته از شرکت‌های چند ملیتی که دفتر مرکزی آنها در (آمریکا، اروپای غربی و ژاپن) قرار دارد، نه در کشورهای جهان سوم بلکه در جهان اول مستقر هستند. بعلاوه تقریباً ۷۵ درصد کلیه سرمایه‌گذاری‌های خارجی جهان اول نیز در خود کشورهای جهان اول صورت گرفته است.^{۲۶} رابطه میان کشورهای توسعه نیافته جنوب و شرکت‌های فراملی و تأثیر این شرکتها بر وضعیت اقتصادی جوامع توسعه نیافته موضوعی است که از دیدگاه‌های مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در نتیجه ابهامی چشمگیر در این زمینه بوجود آمده است که رفع آن در گرو مطالعات عمیق‌تر و دقیق‌تر است.

همانگونه که اشاره شد درباره چگونگی عملکرد شرکت‌های فراملی و پیامدهای آن برای کشورهای در حال توسعه در میان تحلیلگران و صاحب نظران توافق کامل وجود ندارد. گروهی از تأثیرات مثبت برقراری این ارتباط سخن به میان آورده و معتقدند شرکت‌های چند ملیتی زمینه‌ها و عوامل مساعد توسعه را برای کشورهای توسعه نیافته فراهم می‌آورند. در مقابل گروهی از اندیشمندان بر این باورند که زیان این شرکتها بیش از منافع آنهاست و در عمل این قبیل شرکتها را می‌بایست بیشتر به مثابه مانع توسعه تلقی کرد تا عامل کمک به توسعه کشورهای جنوب. «برمن» (Behrman) منافع و زیانهای عملکرد شرکت‌های فراملی برای کشورهای میزبان را به اختصار چنین بر می‌شمرد:

کمک گسترده در زمینه‌های تشکیل سرمایه، تکنولوژی و مهارت‌های مدیریتی، و توسعه منطقه‌ای، رقابت و موازنه پرداختها؛ و در مقابل خطر سلطه صنعتی، وابستگی تکنولوژیک، و اختلال در برنامه‌های توسعه.^{۲۷}

۳. دیدگاه‌های متعارض درباره نقش شرکت‌های فراملی

در حدود یک ربع قرن پیش، هنگامی که شرکتهای فراملی در عرصه جهانی به سرعت رو به ازدیاد نهاده‌اند، بیم و نگرانی اقتصاددانان را فراگرفت. شرکتهای فراملی هر کجا که شرایط را مساعد می‌یافتند مستقر شده و به فعالیت می‌پرداختند و این مساله زمامداران را دچار اضطراب می‌نمود. چنین به نظر می‌رسید که این شرکتها با تکیه بر توانمندی‌های مالی، تکنولوژیک و مدیریتی، به زودی اقتصاد جهانی را تحت سیطره خود درخواهند آورد. این مساله با رواج تفکرات مارکسیستی ابعادی وسیعتر یافته و در میان توده‌های مردم بسیاری از کشورها هراس چیرگی شرکتهای فراملی را پراکنده بود. بر اساس تفکرات رایج، شرکتهای فراملی غول آسا، سود جو، و بدون ملیت در رقابت با دولتهای میزبان آنها را از می‌دان خارج نموده و ضمن به دست گرفتن مقدرات این کشورها به استثمار توده‌های مردم می‌پرداختند. در چنین شرایطی، برخی از پژوهشگران دانشگاهی نیز با تحلیل‌های خود بر نگرانیها می‌افزودند. «ریموند ورنون» (Raymond Vernon) استاد دانشگاه



هاروارد در کتاب خود به نام «طوفان چند ملیتی‌ها» که در سال ۱۹۷۷ منتشر شد به طرح این نظر پرداخت که «... شرکتهای چند ملیتی تجسم عینی تمام نابسامانیهای موجود در جامعه صنعتی به شمار می‌آیند.» اندیشمند دیگری به نام «هاوارد پرل موتر»

(Howard Prelmutter) استاد مدیریت نیز در اوایل

دهه ۱۹۷۰ پیش بینی کرد که تا سال ۱۹۸۵، در حدود ۸۰ درصد از دارایی‌های مولد جهان غیر کمونیست تنها در اختیار ۲۰۰ الی ۳۰۰ شرکت بزرگ خواهد بود و در نتیجه این شرکتها زمام اقتصاد جهانی را بدست خواهند گرفت.^{۲۸} طرح چنین نگرشهایی از سوی افراد صاحب نظر ناگزیر به رواج تصاویری تیره و تار از فرجام جوامع - بویژه توسعه نیافته - انجامید. به این دلیل، در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ موجی از افکار و اندیشه‌ها و نیز آثار متنوع

و متعارض در ارتباط با پیامدهای فعالیت شرکتهای فراملی در کشورهای میزبان در سطح جهان انتشار یافت. اما در عمل و به حکم شواهد موجود، این گونه پیش بینی‌ها نه تنها به حقیقت نپیوسته بلکه بر خلاف گذشته نحوه نگرش نسبت به شرکتهای فراملی و اقدامات و تاثیرات آنها نیز تغییر پیدا کرده است. حتی در برخی موارد، صاحب نظران آنچنان به افراط گرویده‌اند که بر خلاف نظر «ورنون» شرکتهای فراملی را تبلور نوگرایی، رفاه و بهروزی می‌پندارند. در نتیجه برخی از دولتها نیز از این چرخش نظری تاثیر پذیرفته و در صدد جلب همکاری این شرکتها برآمده‌اند.

اگر تحلیل‌ها و نظریات افراطی را به کنار نهیم، در ارتباط با نقش شرکتهای فراملی در صحنه اقتصاد جهانی با دو دسته از نظریات مواجه می‌شویم. این دو دسته که در دوره پس از جنگ جهانی دوم و در فضای رقابت ایدئولوژیک و جنگ سرد در دو اردوگاه سرمایه‌داری و سوسیالیسم رشد و شکوفایی چشمگیری پیدا کردند، در قالب نظریات متعارف غربی و نظریات رادیکال دسته بندی شدند.^{۲۹}

گروه نخست که از موضع نظریات اقتصادی سرمایه‌داری به مساله پرداخته‌اند، اقتصاددانان «نئوکلاسیک» هستند. در نظریه سرمایه‌داری کلاسیک اعتقاد بر این بود که دولتها باید از مداخله در امور اقتصادی جامعه اجتناب نموده و فعالیتهای اقتصادی را به نیروهای بازار واگذار کنند. لذا ضمن طرفداری کامل از آزادی فعالیتهای اقتصادی، محدود شدن دخالت دولت تبلیغ می‌شد. اقتصاددانان نئوکلاسیک به طرح این نگرش پرداختند که مکانیسم بازار الزاما با رفاه اجتماعی و خیر عمومی جامعه همراه نیست، بلکه در پاره‌ای موارد با این اهداف در تضاد می‌باشد. بنابراین، دولت باید در موارد لازم در بازار مداخله نموده و دستیابی به یک نتیجه مطلوب اجتماعی را تضمین نماید. نئوکلاسیک‌ها می‌گویند که باید عوامل توسعه نیافتگی را در داخل کشورهای توسعه نیافته جستجو کرد و معتقدند که موانع اصلی توسعه نیز در درون کشورهای جهان سوم نهفته است. در نتیجه راه حل توسعه نیافتگی از نظر آنها می‌بایست خارجی باشد، بدین معنی که سرمایه، تکنولوژی، و نیروی متخصص می‌تواند عامل توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم باشند. از نمایندگان برجسته این گروه می‌توان به «آرتور لوئیس» (Arthur Lewis)، «والث روستو» (Walt Rostow)، «جان تین برگن» (Jan Tinbergen)، «کروگمان» (Paul Krugman)، «کالینز» (Susan Col-lins) و... اشاره کرد.

دسته دوم یا اقتصاددانان رادیکال بر خلاف گروه

نخست، اساس نهادها و ساختارهای نظام سرمایه داری را مورد انتقاد قرار می‌دهند. به نظر اینان تجارب کشورهای پیشرفته را نمی‌توان الگویی برای جهان سوم قرار داد، چرا که نظام اقتصادی سرمایه داران کنونی غیر عادلانه است و در جهت استثمار جوامع توسعه نیافته عمل می‌کند. بنابراین، در چارچوب روابط موجود، نه کشورهای توسعه یافته و نه شرکت‌های فراملی، هیچ یک کمکی به توسعه جهان سوم نمی‌کنند.

«پل باران» یکی از نظریه پردازان رادیکال که رهیافتی مارکسیستی به مساله دارد، رابطه میان شرکت‌های فراملی و کشورهای توسعه نیافته را غیر منصفانه دانسته و معتقد است که شرکت‌های فراملی عمدتاً از طریق تسلط بر منابع طبیعی و بازارهای این کشورها منافع خود را تامین می‌کنند. به گفته وی بنگاه‌های انحصاری از طریق جذب مازاد اقتصادی جوامع توسعه نیافته، جریان صنعتی شدن و توسعه آنها را عقب می‌اندازند.^{۲۰} اقتصاددانان رادیکال مکتب وابستگی نیز توسعه و توسعه نیافتگی را عمدتاً

داران کشورهای توسعه نیافته، دولتهای این کشورها را در جهت منافع خود تحت فشار می‌گذارند.

۵- شرکت‌های فراملی برای حفظ و افزایش سود با آورده خود و از طریق اعمال قدرت نسبت به حکومت‌های میزبان دستمزدها را در بخشهای مختلف اقتصاد پایین نگاه می‌دارند و...^{۲۱}

البته باید توجه داشت که منتقدین شرکت‌های فراملی و عملیات آنها در جهان سوم، الزاماً در زمره نظریه پردازان رادیکال و نئومارکسیست نیستند. در میان متفکرینی که در چارچوب نظام سرمایه‌داری به طرح دیدگاه‌های خود پرداخته‌اند نیز برخی نسبت به سیاست‌های این شرکت‌ها موضع انتقادی داشته‌اند. «ریمون آرون» در این باره معتقد است که شرکت‌های خارجی با سرمایه داران محلی هم‌دست می‌شوند و به کمک یکدیگر کلیه منافی را که از زحمت مزد بگیران حاصل می‌شود جذب می‌نمایند و از این طریق فشار استثمار را هرچه بیشتر می‌کنند.^{۲۲}

در این زمینه علاوه بر «آرون» افرادی نظیر «گونار می‌ردال» (Gunnar Myrdal) و «رائول پربیش» (Raul Prebisch) نیز انتقادات مشابهی به عمل آورده و به طرح نظریات خود پرداخته‌اند.^{۲۳}

شرکت‌های خارجی با سرمایه داران محلی هم‌دست می‌شوند و به کمک یکدیگر کلیه منافی را که از زحمت مزد بگیران حاصل می‌شود جذب می‌نمایند و از این طریق فشار استثمار را هرچه بیشتر می‌کنند.

۴- آینده شرکت‌های فراملی

افراط نظریه پردازان رادیکال در بزرگ‌نمایی تاثیرات سوء فعالیت‌های شرکت‌های فراملی سبب گردید که برخی صاحب نظران بیشتر مفروضات نئومارکسیست‌ها مبنی بر زبان آور بودن نقش شرکت‌های فراملی را نه منتج از تحلیل تجربی دقیق بلکه حاصل قضاوت‌های «پیشینی» (a priori) یا پیش تجربی که خصلت تجویزی و ایدئولوژیک دارد بدانند.^{۲۴} شواهد تجربی و موارد عینی نیز گویای آن است که جنبه‌های مثبت اقدامات فراملی لاقلاً کمتر از پیامدهای منفی آن نمی‌باشد. گرایش به تحلیل همین داده‌های تجربی باعث شده تا بحث در خصوص تاثیرات فعالیت‌های شرکت‌های فراملی رنگ مجادله آمیز خود را از دست داده و بیشتر به مباحثه‌های فنی و اقتصادی بدل گردد. متناسب با همین گرایش، چرخشی نیز در نحوه نگرش نسبت به نقش شرکت‌های فراملی در سطوح مختلف پدید آمده است.

سازمان ملل متحد که سالها تلاش خود را صرف تدوین مقرراتی برای مهار این شرکت‌ها می‌کرد، امروزه کشورهای در حال توسعه را راهنمایی می‌کند که چگونه شرکت‌های فراملی را در دام اندازند و به چه ترتیب از منابع و امکانات آنها در جهت اهداف رشد و توسعه اقتصادی خود بهره برداری نمایند. رهنمودهای «کنفرانس تجارت و توسعه

معلول وابستگی کشورهای جهان سوم به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و شرکت‌های فراملی می‌دانند. به نظر این گروه بر روابط شرکت‌های فراملی و اقتصادهای توسعه نیافته روابط زیر حاکم است:

- ۱- شرکت‌های فراملی برای کسب سود بیشتر، تقسیم کار مورد نظر خود را به کشور میزبان تحمیل نموده و این کشورها را به نظام سرمایه داری وابسته می‌سازد.
- ۲- دولتهای جوامع پیشرفته ضمن حمایت از طبقه سرمایه دار و صاحبان شرکت‌های فراملی، حداکثر سود را برای آنان تامین می‌کنند.
- ۳- سرمایه داران کشورهای جهان سوم به سرمایه داران کشورهای صنعتی و تکنولوژی، سرمایه و بازارهای آنان وابسته هستند.
- ۴- شرکت‌های فراملی از طریق دولتهای متبوع و سرمایه

ملل متحد» (UNCTAD) به کشورهای در حال توسعه موید این امر است.^{۳۵} کشورهای در حال توسعه میزبان نیز - هم به دلیل نیاز مبرم و هم به خاطر تغییر در بینش نسبت به منافعی که از طریق فعالیتهای شرکتی فراملی می تواند عاید اقتصاد آنها شود - درباره این شرکتها مواضع و سیاستهای مساعدتری اتخاذ کرده اند. دولتهای حاکم بر این کشورها به طور روزافزونی درمی یابند که منافعی که شرکتیهای فراملی به اقتصاد تزریق می کنند منحصر به سرمایه نیست و اگر اهمیت عواملی همچون تکنولوژی، مدیریت، دسترسی آسان به بازارها و صادرات از اهمیت سرمایه بیشتر نباشد لاقابل همسنگ آن است.^{۳۶}

در نتیجه دگرگونی در نگرش نسبت به نقش شرکتیهای فراملی، از اواخر دهه ۱۹۸۰ روند تازه ای در زمینه سرمایه گذاری خارجی آغاز گردیده که سیری صعودی را نیز می پیماید. این روند جدید، گرایش سرمایه ها به برخی از کشورهای در حال توسعه است که موجب می شود بعضی از کشورهایی که از تجارت و سرمایه گذاری بین المللی دور بودند، خواستار پیوستن به اقتصاد بازار و جلب سرمایه های خارجی شوند. در چند سال اخیر کشورهای آمریکای لاتین و در راس آنها سه کشور مکزیک، شیلی و آرژانتین بخش عمده ای از صنایع دولتی را به بخش خصوصی واگذار نموده و تجارت و سرمایه گذاری خارجی را آزاد نموده اند. دولت چین نیز در زمینه سیاست سرمایه گذاری خارجی حتی از تایوان و هنگ کنگ شیوه آزادتری را در پیش گرفته است. در سایر نقاط آسیا از جمله هند و پاکستان بسیاری از موانع برداشته شده است. بر اساس آمار سازمان ملل متحد، در سال ۱۹۹۱ حدود ۳۰ کشور قوانین خود را در جهت تسهیل سرمایه گذاری خارجی اصلاح نمودند. در نتیجه، سهم کشورهای در حال توسعه از سرمایه گذاری مستقیم خارجی از ۱۹ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۲۵ درصد در سال ۱۹۹۱ و در حدود ۳۰ درصد در ۱۹۹۲ افزایش یافت.^{۳۷}

روند مشابهی در جهت خصوصی سازی و جلب سرمایه گذاری خارجی در کشورهای توسعه یافته اروپایی نیز در جریان است. این کشورها با تعقیب سیاستهایی در زمینه واگذاری شرکتیهای دولتی به بخش خصوصی و نیز اصلاح مقررات حاکم بر مشارکت خارجی، راه را برای سرمایه گذاری و فعالیت شرکتیهای فراملی بیش از پیش باز می کنند.^{۳۸} با توجه به این روندهای عینی و عمیق، این پرسش مطرح می شود که آینده شرکتیهای فراملی چگونه خواهد بود؟

بنابر آمار سازمان ملل متحد، میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی در جهان از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۰ با نرخ متوسط سالانه ای حدود ۲۹ درصد رشد یافت که این رقم سه برابر رشد سالانه صادرات جهانی و چهار برابر رشد تولید

جهانی در این مدت بود. میزان کلی این سرمایه گذاریها تنها در سال ۱۹۹۰ با ۲۲۵ میلیارد دلار افزایش به رقم هنگفت ۱/۷ تریلیون دلار رسید. مدیریت سرمایه گذاریهایی با ارقام نجومی فوق گستره ای به وسعت جهان، سازمان و تشکیلات بسیار وسیعی را ایجاب می کند. گذشته از این وسعت و پیچیدگی تکنولوژی نوین که عمده ترین دست مایه سرمایه گذاران بین المللی و مبرم ترین نیاز کشورهای سرمایه پذیر به شمار می رود چنان است که اداره آن جز با سازماندهی کارآمدی در همان حد از پیچیدگی و وسعت امکان پذیر نمی باشد. شبکه وسیع و درهم تنیده شرکتیهای فراملی دقیقاً همان وسیله و ابزاری است که می تواند از عهده این امر مهم برآید.^{۳۹} این شرکتها از امتیازاتی برخوردارند که در صحنه اقتصاد جهانی به آنها کارایی بسیار می بخشد:

۱- سرمایه فراوان برای سرمایه گذاری و دسترسی برای اعتباری تقریباً نامحدود با شرایط مناسب در بازارهای پولی داخلی و خارجی؛

۲- مدیریت ورزیده ای که می تواند آن را بر اساس نیاز در هر نقطه از شبکه شرکتی به کار گرفت؛

۳- شبکه فروش عظیم و کارآمدی که در دسترس هر یک از واحدهای شرکت است؛

۴- تاسیساتی برای تحقیق و نوآوری که برای حل هر مسئله فنی یا بازاریابی بکار می آید.^{۴۰} براین اساس، بسیاری از رشد فزاینده این شرکتها سخن به میان می آورند.

در مقابل، برخی از محققین نیز افول و اضمحلال نهایی دولتهای ملی در برابر شرکتیهای چند ملیتی را پیش بینی می کنند، مثلاً «کیندل برگر» از جایگزینی دولتهای ملی به وسیله شرکتیهای فراملی به عنوان تحولی طبیعی و سودمند استقبال می کند. «سروان شرایبر» نیز از فقدان پاسخ سیاسی مناسب به چالش آمریکایی از سوی دولتهای اروپایی یا جامعه اروپا ابراز نگرانی نموده و معتقد است اگر سیاستهای جدیدی به سرعت اتخاذ نشود، سومین قدرت بزرگ صنعتی جهان در آینده نه اروپا بلکه صنایع آمریکایی مستقر در اروپا خواهند بود.^{۴۱} به این ترتیب، به نظر می رسد شرکتیهای فراملی با حرکت در جهت نگرشهای جهان وطنی به تدریج به مراکز مستقل قدرت اقتصادی تبدیل می شوند. مراکزی که قدرت و حاکمیت بسیاری از دولتهای بزرگ را نیز به معارضه می خوانند.

در مجموع، رابطه کشورهای در حال توسعه میزبان و شرکتیهای فراملی دارای دو ویژگی است:

۱- نفع و نیاز متقابل؛

۲- تفاوت مقاصد هر یک از دو طرف؛

از نظر کشورهای میزبان «ارزشی» که آنها می‌خواهند به حداکثر برسانند در چارچوب اهداف توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این کشورها تعریف می‌شود. ولی برای شرکتهای فراملی، تعریف «ارزش» در زمینه به حداکثر رساندن سودی که با توجه به ریسک محتمل قابل توجیه باشد به دست می‌آید.^{۴۲} معمولاً همین خصیصه دوم روابط بین کشورهای میزبان و شرکتهای فراملی است که منشاء مشکلات و اختلافات بین این دو می‌گردد.

نکته آخر این که شرکتهای فراملی در تعقیب منافع خود اختیار دارند که سرمایه‌گذاری و انتقال تکنولوژی خود را به کشورهای مختلف دنیا تخصیص دهند. این شرکتها در عمل برای تشخیص و تعیین اینکه در کدام کشور می‌توانند برای مزیت‌های مالکانه خود بازده بیشتری بدست آورند، سراسر جهان را مورد جستجو و بررسی قرار دهند. لذا عملکرد نظام سیاستهای تشویقی یک کشور تنها به عوامل داخلی آن یا صرفاً به شرکت فراملی طرف معامله‌اش بستگی ندارد، بلکه از اوضاع و احوال کشورهای دیگر و نظام انگیزشی آنها نیز تاثیر می‌پذیرد. بنابراین، یک کشور میزبان می‌تواند مزیت‌های موقعیتی خود را نسبت به سایر کشورها از طریق نظام سیاستهایی که بر اوضاع و شرایط داخلی تاثیر می‌گذارند بهبود بخشد.

به عنوان مهمترین این شرایط می‌توان از ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی؛ رشد اقتصادی؛ نرخ تورم؛ نرخ برابری ارز؛ مقررات ارزی؛ سطح دستمزدها و روابط کارگری؛ قیمت و قابلیت دسترسی به منابع طبیعی، میزان توسعه بنادر؛ راهها و شبکه‌های ارتباطی؛ کیفیت زندگی و... نام برد. کشور میزبان همچنین می‌تواند اقدامات ترویجی و تشویقی و مقررات نظام خود را متناسب با آنچه در سایر کشورهای میزبان معمول است تنظیم نماید.^{۴۳}

شرکت‌های فراملی در تصمیم‌گیری‌های خود برای تعیین محل فعالیت ممکن است برای هر یک از این عوامل متعدد ارزش‌های متفاوتی قائل شوند، ولی به هر حال همه آنها را مورد ملاحظه و بررسی قرار می‌دهند. طبیعتاً نتیجه‌گیری و تصمیم‌نهایی شرکتهای فراملی مبتنی بر برداشتی است که آنها از منافع حاصل از هر محل با احتساب مخاطره‌های احتمالی دارند. در نتیجه، برای کشورهای در حال توسعه مسأله حیاتی این است بتوانند در تدوین و تنظیم نظام انگیزشی خود، عوامل مختلف موجود در شرایط عمومی کشور را که می‌تواند بر منافع مورد انتظار شرکتهای فراملی اثر بگذارد، با عوامل مشابه در سایر کشورها مقایسه کرده و بکوشند تا نسبت به آنها شرایط مساعدتری فراهم آورند.

یادداشت‌ها:

- 1- Thomas D. Larison, David Skidmore, 1993, p251.
- 2- پل سونز (و دیگران)، ۱۳۵۸، ص ۷۰.
- 3- Stephen Tansey, 1995, pp239-242.
- 4- Everett Hagen, 1989, p240.
- 5- ژان لویی ریفر (و دیگران)، ۱۳۷۲، ص ۱۲.
- 6- سعید رهنما، ۱۳۵۷، ص ۷۸.
- 7- لرنی اسکلیور، ۱۳۷۴، ص ۶۲.
- 8- سعید رهنما، پیشین، ص ۲۱.
- 9- همان، ص ۸۶.
- 10- همان، ص ۲۶-۲۱.
- 11- سونیزی (و دیگران)، پیشین، ص ۷۱.
- 12- همان، ص ۷۸-۷۷.
- 13- اسکلیور، پیشین، ص ۶۵-۶۶.
- 14- جیمز دونرتی، رابرت فالترزگراف، ۱۳۷۲، ص ۳۹۲.
- 15- احمد اخوی، ۱۳۷۲، ص ۴۶.
- 16- اسکلیور، پیشین، ص ۶۶.
- 17- Bill Emmott, 1993, p5-17.
- 18- Leory Bennet, 1991, p264-18.
- 19- احمد اخوی، پیشین، ص ۵۱.
- 20- Tony Jackson, 1993, p3-20.
- 21- شارل هانری فور، ۱۳۶۰، ص ۳.
- 22- سعید رهنما، پیشین، ص ۱۱.
- 23- فردریک کلرمون؛ جان کوانگ، ۱۳۷۳، ص ۷۱.
- 24- شارل هانری فور، پیشین، ص ۱۲.
- 25- لرنی اسکلیور، پیشین، ص ۱۴۰.
- 26- جیمز دونرتی، رابرت فالترزگراف، پیشین، ص ۳۹۱.
- 27- Bennett, op. cit, p265.
- 28- ایرج بهنام مجتهدی، شرکتهای چند ملیتی در صحنه اقتصاد جهانی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۰.
- 29- پل بارت، موريس داپ، اسکار لانگه، ۱۳۵۵، ص ۲۸-۱۱.
- 30- پل بارن، ۱۳۵۹، ص ۲۹۲-۲۵۶.
- 31- ایرج بهنام مجتهدی، آثار سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه، ۱۳۷۳، ص ۱۱۲.
- 32- ریمون آرون، ۱۳۶۹، ص ۶۴.
- 33- توماس زنتیس، بی‌تلاص، ص ۱۱۱-۱۰۰.
- 34- جیمز دونرتی، رابرت فالترزگراف، پیشین، ص ۳۹۲.
- 35- ایرج بهنام مجتهدی، شرکتهای چند ملیتی در صحنه اقتصاد جهانی، ص ۱۰۰.
- 36- دونالد زکرا و دیگران، ۱۳۷۳، ص ۴۲.
- 37- ایرج بهنام مجتهدی، آثار سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه، ۱۳۷۳، ص ۱۱۴.
- 38- ایرج بهنام مجتهدی، سیاست خصوصی‌سازی و شرکتهای چند ملیتی سازی، ۱۳۷۳، ص ۹۹-۹۸.
- 39- دونالد لکرا (و دیگران)، پیشین، ص ۱۱.
- 40- پل سونزی (و دیگران)، پیشین، ص ۴۴.
- 41- Bennett, op. cit, p269.
- 42- دونالد لکرا (و دیگران)، پیشین، ص ۱۱.
- 43- همان، ص ۲۶-۲۵.

منابع:

الف: عناوین کتابها

منابع لاتین

- Bennett Leroy, (Enylewood Cliffs: prentice hall, 1991), International organization
Larison, Thomas D; Skidmore Dvid, (Fortworth: Harcourt Brace 1993), International political Economy

Hage Everett, (Islamabad: National Book Foundation, 1986), The Economics of Development
Tansey Stephen (London: Rattedge, 1995), Politics: the Basics

منابع فارسی

- اخوی، احمد؛ ۱۳۷۳، تجارت بین‌المللی، استراتژی بازرگانی و توسعه اقتصادی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، تهران.
آرون ریمون، اسدالله مبشری، ۱۳۶۹، سال‌های پایانی قرن، سفیر، تهران.
اسکلیور، لرنی، علی‌هاشمی گیلانی، ۱۳۷۴، جامعه‌شناسی نظام جهانی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، تهران.
بارن پل؛ داب موريس؛ لانگه اسکار، فرهاد نمنانی، ۱۳۵۵، اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی و رشد، امیر کبیر، تهران.
بارن پل، کاوه آزاد منش، ۱۳۵۹، اقتصاد سیاسی رشد، خوارزمی، تهران.
دونرتی جیمز، فالترزگراف، رابرت، ۱۳۷۲، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، نشر قومس، تهران.
راهنما سعید، ۱۳۵۷، شرکتهای چند ملیتی و کشورهای توسعه نیافته، بهارن، تهران.
زنتیس توماس، کیومرث پویایی، بی‌تاریخ، تفسیرهایی بر توسعه نیافتگی اقتصادی، توس، تهران.
سونزی پل (و دیگران)، سهراب بهداد، ۱۳۵۸، شرکتهای چند ملیتی، دانشگاه صنعتی شریف، تهران.
لکرا دونالد (و دیگران)، غلامحسین رهبری، ۱۳۷۳، تدوین و اجرای سیاستهای سرمایه‌گذاری خارجی، وزارت امور خارجه، تهران.
لویی ریفر ژان (و دیگران)، ۱۳۷۵، شرکتهای فراملی و توسعه درونزا، کمیسیون ملی یونسکو، تهران.
هانری فور شارل، مهشید ملکی معیری، ۱۳۶۰، فرهنگ شرکتهای چند ملیتی، تندر، تهران.

ب- عناوین مجلات و روزنامه‌ها

منابع لاتین

- Emmott Bill, (27 march, 1993), "A survey of multinationals" The Economist
Jackson Tony (21 July, 1993), "Multinationals take as world economic force", Financial Times

منابع فارسی

- بهنام مجتهدی ایرج، (خرداد و نیر ۱۳۷۳)، «شرکتهای چند ملیتی در صحنه اقتصاد جهانی» اطلاعات سیاسی و اقتصادی، تهران.
بهنام مجتهدی ایرج، (مهر و آبان ۱۳۷۳)، «آثار سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه» اطلاعات سیاسی و اقتصادی، تهران.
بهنام مجتهدی ایرج، (مرداد و شهریور ۱۳۷۳)، «سیاست خصوصی‌سازی و شرکتهای چند ملیتی» اطلاعات سیاسی و اقتصادی، تهران.
کلرمون فردریک؛ کوانگ جان، وحید کیوان (دی ۱۳۷۳)، «۲۰۰ شرکت فراملی بازار جهانی را تسخیر می‌کنند»، جامعه سالم، تهران.